



تفسیر «من وحی القرآن» و سه گانه ظهور و روایت و عقل

در گفت‌وگو با آیت‌الله سید محمد حسین فضل‌الله رحمته‌الله‌علیه*

مجید مرادی

دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم

چکیده:

نوشتار حاضر متن مصاحبه‌ای با علامه فضل‌الله است در مورد تفسیر «من وحی القرآن». در این مصاحبه علامه فضل‌الله به پرسش‌های متعددی پیرامون روش تفسیر خود و ویژگی‌های آن پاسخ می‌دهد. برخی از محورهای مورد پرسش عبارت‌اند از: فلسفه نامگذاری تفسیر به «من وحی القرآن»، پیامدها و آثار روش من وحی القرآن، چگونگی بهره‌گیری از عقل در تفسیر، جایگاه روایت در روش «من وحی القرآن»، رابطه قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام، فلسفه اجتناب از تفصیل مجملات قرآن، ظاهر و باطن قرآن، راز اعجاز قرآن و قرائت‌های جدید از قرآن و متون دینی.

کلید واژه‌ها:

فضل‌الله / من وحی القرآن / روایت / ظاهر / باطن / اهل بیت / قرائت‌های جدید

اشاره

سید محمد حسین فضل‌الله با تفسیر «من وحی القرآن» گام در مسیری گذاشت که پیش از وی در اسلام شیعی پیموده نشده بود و آن مسیر، تفسیر جنبشی و یا حرکتی از قرآن است. پیش از وی، سید قطب با تفسیر «فی ظلال القرآن» این راه را

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۱۶، تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۱۰/۳.

گشود، اما متأسفانه فضای سیاسی زمانه و سرکوب شدیدی که اسلام‌گرایان اخوان المسلمین در مصر دهه چهل و پنجاه با آن رویارو شدند، تفسیر وی را به ورطه خشونت و تکفیر و در حقیقت تکرار خط خوارج کشاند و از این جهت می‌توان آن تفسیر را بیشتر ویرانگر دانست تا سازنده و حرکت بخش. اما تفسیر فضل الله تفسیری سازنده و حرکت بخش و آشتی جوست.

اگر بخواهیم نماد عینی دو تفسیر جنبشی یاد شده را در عالم واقع جست و جو کنیم، می‌توانیم جماعت جهاد و جماعت اسلامی مصر را عینیت نگره تفسیری سید قطب بدانیم و جنبش حزب الله لبنان را عینیت نگره تفسیری علامه فضل الله. البته این مطلب مجمل، مجال مفصلی می‌طلبد که امیدوارم بدان دست یابم. در گفت و گویی که از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد، فضل الله توضیح بیشتری پیرامون چند و چون روش تفسیری خود داده است که بازخوانی آن مغتنم است.

پیش از ورود به اصل بحث درباره روش تفسیری‌تان، ابتدا در نام‌گذاری آن تأمل می‌کنیم. شما تفسیرتان را «من وحی القرآن» نام نهاده‌اید. از این نام‌گذاری چه قصدی داشته‌اید؟ چه دلالت‌ها و اشاراتی بر این نام مترتب است؟

فضل الله: این تفسیر را «از اشارات قرآن» نام نهاده‌ام، زیرا می‌کوشد اشارات قرآن را با نگاهی حرکتی و جنبشی دریابد و برای حال و آینده از آن الهام گیرد. اما روشی که در این تفسیر در پیش گرفته‌ام، این است که قرآن را از رهگذر فضاهایی که قرآن در آن قرار دارد بفهمم؛ یعنی قرآن را به عنوان کتاب حرکت اسلامی و دعوت اسلامی که خدا از طریق قرآن کریم راه آن را به ما نموده است. روش من اشارت‌گیری و الهام‌گیری از آیات قرآن کریم است، با این هدف که در زندگی اسلامی خویش در این فضاها نفس بکشیم؛ زیرا قرآن مجموعه‌ای از واژگان نیست که در معنای لغوی اش متوقف شده باشد، بلکه کلماتی است که در فضاهایی روحی و علمی تحرک دارد. از این رو ما با آیات قرآن همانند دیگر متون ادبی محض که تنها ایده‌ای در آنها طرح شده و کاری به واقعیت ندارد رویارو نمی‌شویم، بلکه احساس می‌کنیم که قرآن کتابی است که تحرک دارد و عطا و اشارت دارد و هدایت می‌کند و به سوی راه مستقیم راهنمایی می‌کند.



آیات قرآن در فضای جنبش دعوت اسلامی به تدریج نازل شده و نقاط قوت و ضعف دعوت را در گام‌های مبلغ و چالش‌های واقع کاملاً زیر نظر داشته است. قرآن کریم در نظارت بر این حرکت فزاینده به سوی اهداف بزرگ و پرزحمت و پرمسئولیت نقشی اساسی داشته و به همه مشکلات توجه نموده و فضای مناسب برای رویارویی با چالش‌های تحمیل شده بر اسلام و مسلمانان را فراهم می‌آورد؛ قدرت را بسیج و برنامه را ترسیم و هدف را مشخص می‌کرد و مسلمانان را در جنگ و صلحشان و در شکست و پیروزی‌شان رهبری می‌کرد و گام‌های پیامبر و مؤمنان را پیگیری می‌کرد تا در مواقع تزلزل، آنان را ثبات بخشد و قدرت و استقامت و صلابت دهد.

این مطلبی است که از فلسفه‌ای که قرآن برای نزول تدریجی‌اش و عدم نزول یکباره‌اش ذکر کرده، درمی‌یابیم؛ ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً﴾ (فرقان/۳۲)

«کسانی که کافر شدند، گفتند: «چرا قرآن یک جا بر او نازل نشده است؟» این گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم، و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم.» از این رو ما باید قرآن را به مثابه کتاب دعوت و رسالت بفهمیم و راهش این است که فضای دعوت و رسالت را در درون خود احضار کنیم تا پویایی و تحرک و روحانیت رسالت‌مند قرآن را همانند مسلمانان دوره نخست دریابیم.

* برای همین است که همواره می‌گویید قرآن را تنها کسانی که روحیه جنبشی و حرکتی دارند می‌فهمند؟

- بله، قرآن را تنها کسانی می‌فهمند که معنای جنبشی بودن و سرزندگی اسلام را در تعامل با انسان و زندگی فهمیده باشند. انسان جنبشی اسلام را به گونه‌ای متفاوت از عالم لغت و روانشناسی و جامعه‌شناسی می‌فهمد. از این رو نمی‌توانیم قرآن را به عنوان کتابی صرفاً دارای معنای لغوی بفهمیم. وقتی جنبش اسلامی را - چه در زمینه جنگ یا صلح و چه در زمینه دعوت - از خلال کتاب خدا بازخوانی می‌کنیم، می‌کوشیم تا به شیوه‌ای جنبشی آن را بفهمیم.

قرآن کتاب دعوت و حرکت است و از این رو ضروری است که آن را به شیوه‌ای تجریدی و به مثابه کتابی که صرفاً افکاری در آن طرح شده است، بازخوانی نکنیم.

حادثه در حال اتفاق افتادن بود و قرآن با آن همراه بود و پیکار از طریق اشارات قرآنی در می‌گرفت و قرآن در وسط معرکه تحرک داشت و سپس به ارزیابی پیکار می‌پرداخت، چنان که در جنگ احد دیدیم. اگر آیات سوره مبارکه آل عمران را مطالعه کنید، می‌بینید که از نقاط منفی موجود در این پیکار سخن می‌گوید تا مسلمانان در آینده به این نقاط توجه داشته باشد. آیات مربوط به جنگ بدر که در سوره انفال آمده است نیز در وضعی مشابه نازل شده است؛ جنگ را تحلیل کرده و با برشمردن نقاط ضعف و قوت مسلمانان، رفتار ایشان را ارزیابی می‌کند.

بر این اساس می‌توانیم بگوییم که قرآن جز از خلال تجربه اسلامی فراگیر و جنبش اسلامی عمومی قابل فهم نیست.

وقتی که می‌گوییم قرآن در عرصه‌های جهاد تحرک داشته است، طبیعی است که نمی‌توانیم عمق معانی‌اش را جز از طریق ایفای نقش جهادی در زندگی عملی خویش درک کنیم.

برای همین است که می‌گوییم اسلام را جز اهل حرکت و جنبش و جز اسلام‌گرایانی که بر اساس آگاهی جنبشی به اسلام و قرآن و آگاهی جنبشی به تجربه اسلامی وارد عرصه شده‌اند، نمی‌فهمند.

همگامی دائمی با جریان زندگی

* آیا این نامگذاری (من وحی القرآن) نتیجه تمرکز شما بر تفسیر قرآن در سایه الهام‌گیری از فضای رسالتی قرآن در اوضاع معاصر است و دنبال آن هستید که چه در زمینه اندیشه‌ها و مفاهیم و چه در زمینه نمونه‌های زنده و روش‌ها، قرآن را راهبر و راهنما در عرصه چالش‌های معاصر قرار دهیم و پویایی تفسیر را در واقعیت خود ببینیم؟

- ما در تفسیر «من وحی القرآن» کوشیده‌ایم از مفاهیم اصیل قرآن الهام بگیریم تا زندگی و شیوه مواجهه خود با مسائل و مشکلات و اوضاع جدید را در



چارچوب قرآن قرار دهیم. برای این کار نیازمند الهام گیری عمیق و گسترده از قرآن هستیم.

تا زمانی که حیات بشر به سوی خدا جریان دارد و انسان در جست و جوی هدفی والاست که تکامل و سعادت او را در پیوند دنیا با آخرت و روح با ماده و فرد با جامعه رقم می‌زند، قرآن نیز همچنان معانی خویش را الهام می‌بخشد و پرتو اندیشه‌اش را می‌افکند. معنای موسع اسلام نیز همین است.

آینه زندگی

* با مطالعه تفسیر شما درمی‌یابیم که شما بر الهام گیری نمونه‌های زنده در وضعیت کنونی‌مان تأکید دارید، و گذشته از این الهام گیری افکار و مفاهیم و دروس و شیوه‌ها، چندان که این ویژگی را می‌توان از نشانه‌های تفسیر شما برشمرد. این سویه گیری تفسیری چه ثمراتی داشته است؟

- اهمیت تاریخ قرآنی - یعنی داستان‌های انبیا - در این است که نمونه‌های زنده و پویایی را به ما عرضه می‌کند که در زوایای تاریخ متوقف نمی‌شوند و همچنان برای حال و آینده و مظاهر انحراف و استقامت و کفر و ایمان که انسان با آنها مواجه می‌شود، غنا و امتداد دارد.

وظیفه خواننده و پژوهشگر قرآن این است که همچنان دور تصویر قرآنی از انسان‌ها در مراحل تاریخی‌شان نگردد، بلکه تلاش کند تا تصویرهای آینده در حرکت انسان آینده را رصد کند تا آیه را در اندیشه خویش و دیگران حیات بخشد.

* ببخشید! اگر امکان دارد، به زبان مصادیق سخن بگویید تا مطلب روشن‌تر شود.

- برای مثال وقتی در قرآن داستان بنی‌اسرائیل و رفتارهایشان را می‌خوانیم و اینکه دل‌هایشان سنگ شده بود و یا سنگ‌تر از سنگ (بقره/۷۴)، می‌توانیم در اوضاع کنونی خودمان کسانی را ببینیم که رفتار و روششان همین است که قرآن از بنی‌اسرائیل ارائه کرده است.

به این ترتیب آن داستانی که قرآن برای ما ذکر کرده است، صرفاً معطوف به مرحله زمانی گذشته نمی‌شود، بلکه در آگاهی ما به تصویری زنده از انسانی سنگدل که در زمان ما زنده است تبدیل می‌شود. به این ترتیب، تصویر قرآنی از طریق خطوط کلی - و نه از خلال حالتی خاص - ژرفا می‌یابد تا کار ما - مانند بعضی - به جایی نرسد که وقتی نمونه‌های شرارت را در تاریخ می‌بینند، لعنتش می‌کنند، اما به افرادی مشابه آنان در زمان خود خوشامد می‌گویند!

* از سخن شما روشن می‌شود که اشارت یابی و الهام گیری نمونه‌های زنده همان چیزی است که از آن به تفسیر تطبیقی تعبیر می‌شود که وظیفه مفسر در آن، تطبیق چیزی که آیه مطرح کرده، بر وضعیت موجود است، به لحاظ اینکه آن عنصر همچنان در هر زمانی تکرار می‌شود. این رویکرد در تفسیر چه توجیهاتی می‌تواند داشته باشد؟

- توجیهات متعددی دارد: نخست اینکه اندیشه قرآنی را در زندگی انسان آینده که به رغم وحدت رویکردها و مسائل اساسی شاهد تنوع مظاهر و اشکال و الگوهاست، حرکت می‌دهد. زیرا ما می‌خواهیم با قرآنی که همراه با جریان حیات به سوی اهداف بلند در حرکت است حرکت کنیم. این همان چیزی است که باید بر قرائت و فهم ما از قرآن حاکم باشد تا قرآن آن آینه شفاف باشد که ما در آیاتش خود و زندگی مان را کشف می‌کنیم.

ما معتقدیم که وضعیت کفر و انحراف امروزه - از حیث ماهیت کلی نمونه‌هایش - تفاوتی با گذشته ندارد. بنابراین وقتی که قرآن در سوره بقره مردم را به سه گروه - پرهیزکاران و کافران و منافقان - تقسیم می‌کند، از مرحله‌ای تاریخی که زمانش سر آمده باشد سخن نمی‌گوید، بلکه از نمونه‌هایی زنده که در هر نسل و عصر حضور دارند سخن می‌گوید.

دوم اینکه روایات اهل بیت علیهم‌السلام تأکید دارد بر اینکه قرآن زنده است و نمی‌میرد و همانند خورشید و ماه می‌چرخد و بر آخرین نفر از ما جریان دارد، همان گونه که بر اولین نفر ما جریان داشته است.



از حمران بن اعین نقل شده که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: ظهر و بطن قرآن چیست؟ پاسخ داد: ظهر (روی) قرآن کسانی هستند که قرآن درباره آنان نازل شده است و بطن (پشت) قرآن کسانی هستند که کارهای آنان را [تکرار] کردند و آنچه که درباره آنان نازل شد، درباره اینان هم جریان می‌یابد.

باز از امام باقر علیه السلام - در تفسیر عیاشی - نقل شده است که به عبدالرحیم قصیر گفت: ای عبدالرحیم! همانا قرآن زنده‌ای نامیراست و آیه، زنده‌ای نامیراست. زیرا اگر قرآن درباره کسانی نازل شده بود که مرده‌اند و آیه هم مرده بود، قرآن می‌مرد. اما آیه درباره باقیماندگان جاری است، چنان که درباره رفتگان.

آیه در نقطه‌ای خاص که از آن آغاز و درباره آن نازل شده متوقف نمی‌شود، زیرا اسباب نزول تنها خاستگاه طرح یک ایده است، بی آنکه در دایره آن محدود و بدان مقید شود.

از این رو آیات قرآن زنده مانده است تا در همه زمان‌ها و مکان‌ها و در همه حوزه‌هایی گسترش و امتداد یابد که گنجایی آن ایده و نمونه‌ای را که اولین بار در قرآن طرح شده، داشته باشد. از این طریق است که آیات مبارک قرآن درست همان گونه که با نمونه‌های نخست کفر و شرک و ظلم و طغیان سر ستیز داشته است و با وضعیت انحرافی با همه امکاناتش وارد مبارزه شده، هم اکنون نیز با نمونه‌های جدیدش در حال مبارزه است.

آیه قرآن در مرز نمونه‌هایی که درباره‌شان نازل شده متوقف نمی‌شود، زیرا اسباب نزول خاستگاه طرح یک ایده از خلال نمونه‌ای زنده در عصر نزول است، ولی آن ایده در مسیر زندگی انسان‌ها و اوضاعشان همچنان جریان دارد و در مشکلاتی که با آن مواجه می‌شوند، دوباره بروز می‌کند.

این چیزی است که در تفسیر «من وحی القرآن» بارها و بارها تکرار کرده‌ایم که مناسبت و شأن نزول، نمونه یک ایده است و نه اینکه در مرز زمان و مکان و اشخاص معین متوقف شود. از این رو است که قرآن همانند خورشید و ماه در حرکتی دائمی قرار دارد و همه چیز را تحت شمول می‌گیرد.

سوم اینکه در بستر مضمون فکری مشخصی قرار دارند، اما معانی عمیق‌تری را به ما الهام می‌بخشند و این زمانی است که معنای ظاهری یک آیه به روی معنایی ژرف‌تر که به لحاظ ماهیت نتایج عملی و وحدت روند با نمونه نخستش همگون است، گشوده شود. این همان چیزی است که در پاره‌ای از روایات اهل بیت علیهم‌السلام از آن به تأویل یاد شده است.

در کتاب اصول کافی از فضیل بن یسار نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: معنای ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ (مائده/۳۲) «هر کس یک نفر را حیات بخشد، گویی همه مردم را حیات بخشیده است» چیست؟ پاسخ داد: کسی را از حریق یا غرق نجات دهد. گفتم: اما اگر کسی را از گمراهی به راه آورد چه؟ گفت: این تأویل اعظم است.

ظاهراً مراد از «تأویل اعظم» در اینجا ژرف‌ترین مفهومی است که اشارت آیه گنجایی آن را دارد. بنابراین تأویل تنها به حمل لفظ بر خلاف معنای ظاهری‌اش منحصر نمی‌شود.

بنا به روایت شحام، از امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام آمده است که در تفسیر آیه ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ﴾ (عبس/۲۴) «پس انسان باید به طعامش بنگرد» گفته‌اند که مقصود از طعام، علم است که باید بنگرد از چه کسی دریافت می‌کند. در حالی که به مقتضای سیاق آیه ملاحظه می‌کنیم که مراد از طعام، غذاست. چرا که پس از آن می‌گوید: ﴿أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعَيْنًا وَقَضْبًا وَرَيْثُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا﴾ (عبس/۲۵-۳۰) «که ما آب را به صورت بارشی فرو ریختیم. آن گاه زمین را با شکافتنی [لازم] شکافتیم. پس در آن، دانه رویانیدیم و انگور و سبزی و زیتون و درخت خرما و باغ‌های انبوه».

اما این دو امام از آن آیه غذای روحی را به اشارت دریافته‌اند که علمی است که انسان باید دقت کند از چه کسی دریافت می‌کند. زیرا منبع علم نقش مهمی در آگاهی انسان از جهت درک عقیده و شریعت و روش و مفاهیم کلان دارد.



عقل و ظهور

* اگر بخواهیم وارد بحث روش تفسیری شما شویم، باید از سازوکارها و ابزارهای اساسی تفسیر سخن بگوییم. صاحب «من وحی القرآن» چگونه با مثلث معروف ظهور، روایت و عقل تعامل دارد؟ چه زمانی می‌توان لفظ را بر خلاف معنای ظاهری‌اش حمل کرد؟ نقش عقل در فرایند تفسیر چه می‌شود؟

- روش ما در تفسیر مبتنی بر ظواهر قرآنی است، زیرا به حجیت ظهور ایمان داریم، مگر آنکه دلیلی عقلی یا نقلی بر خلاف آن اقامه شود. پس ظهور در صورتی که دلیل عقلی یا نقلی مانع از آن نشود حجت است و از این رو عقل بر ظهور مقدم است.

برای مثال در آیات مبارکی که درباره وجه خدا سخن می‌گوید، مانند ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (قصص/۸۸) و آیه ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ (مائده/۶۴) که از دست خدا سخن می‌گوید؛ این آیات و امثال آن اشاره به جسم بودن خدا دارد، ولی از آنجا که دلیل عقلی داریم بر امتناع جسمانیت خدای عز و جل، آیات یاد شده را حمل بر استعاره می‌کنیم و می‌گوییم مراد از وجه، ذات خدا و مراد از دست، قدرت خداست و مناسبات لغوی نیز این تأویل را تأیید می‌کند.

بنابراین، قاعده این است که هرگاه مانع عقلی برای اخذ معنای ظاهری وجود داشته باشد، باید ظاهر را حمل بر معنایی کرد که بر اساس قواعد مجاز و کنایه و استعاره با آن هماهنگ باشد.

همچنین در تفسیر آیه ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ (اعراف/۵۴)، «استواء» که به معنای نشستن است، با تنزیه خدا از جسمانیت تناسب ندارد. پس باید این تعبیر را تعبیری استعاری دانست.

* و چنان‌که در تفسیر سخن ابراهیم که زمانی که ستاره‌ای را دید، گفت این خدای من است؛ ﴿فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ﴾ (انعام/۷۷)، و زمانی که خورشید را دید، گفت این خدای من است؛ ﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي﴾ (انعام/۷۸)؛ اما شما نظر مفسرانی را

که معتقدند ابراهیم این سخن را از سر جد گفته و نه بر سبیل گفت و گو و قانع کردن طرف مقابل از طریق موافقت و سپس مخالفت، رد نکرده‌اید.

- مانعی ندارد که سخن ابراهیم را به معنای جدی‌اش بگیریم، هر چند ما در تفسیر خود احتمال دوم را ترجیح داده‌ایم. اما مانعی عقلی برای قول دوم وجود ندارد که می‌گوید ابراهیم این سخن را از سر جد گفت، زیرا ابراهیم در مسیر طلب و جست و جو و یا در دوره مهلت خود بود، چنان که در روایات اهل بیت علیهم‌السلام هم آمده است. برخی مفسران متقدم و معاصر نیز چنین نظری دارند.

در تفسیر عیاشی آمده است که ابراهیم در جست و جوی پروردگارش بود و به مرحله کفر نرسید و هر کس از مردم در چنین اموری همانند او فکر کند، به منزله خود او خواهد بود. در روایتی دیگر آمده است که از ابراهیم شرکی سر نزد و او در جست‌وجوی پروردگارش بود.

شریف مرتضی و شیخ طبرسی و شیخ طوسی چنین نظری دارند و حتی علامه طباطبایی در تفسیر المیزان معتقد است که این فرض و این نظر به ابراهیم علیه‌السلام زیانی وارد نمی‌کند، زیرا این آیات، آغاز کار او را بازگو می‌کند «و انسان در آغاز مرحله‌ای که تمییز می‌یابد و شایسته تعلق تکلیف الهی به نظر در امر توحید و دیگر معارف اصلی می‌شود، مانند لوحی خالی از نقش و نگار است ... پس اگر به طلب روی آورد و به اثبات چیزی و نفی چیزی دیگر اقدام کرد، به این هدف که به عقیده حق و ایمان درست دست یازد، همچنان در راه حق قرار دارد و برای زمانی که بین تمییز قاصر تا به‌چنگ آوردن معرفت کامل بر او می‌گذرد، باکی بر او نیست.» علامه طباطبایی از مفسران بزرگ است، همانند شریف مرتضی که او هم در کتاب «تنزیه الانبیاء» معتقد است که این سخن «هذا ربی» را از آن رو گفت که «در دوره مهلت نظر قرار داشت... زیرا ابراهیم علیه‌السلام خداشناس آفریده نشده بود.» شیخ طوسی نیز در تفسیر تبیان بر این نکته تأکید می‌کند.

بنابراین مانعی عقلی وجود ندارد برای اینکه بگوییم ابراهیم در زمانی که این سخن را می‌گفت، در دوره مهلت برای نظر و جست و جو بوده است.



شبهات ظالمانه

* اگر مفسران بزرگی مانند شریف مرتضی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و طباطبایی در قضیه ابراهیم چنین چیزی گفته‌اند، چرا برخی در نوشته‌ها و مقالات خویش بر شما تاخته‌اند و آرای تفسیری شما را در «من وحی القرآن» شاذ و مخالف مشهور و بلکه مخالف مدرسه اهل بیت دانسته‌اند؟

- به نظر می‌رسد که اینان هنوز تفاسیر را نخوانده‌اند و احادیث اهل بیت را همچنین!

* آیا معقول است که انسان به تفاسیر در این زمینه مراجعه نکرده باشد و اقدام به نقد کند و مطلب بنویسد؟

- ناقد باید ابتدا موضوع را به درستی فرا بگیرد و پیش از صدور حکم، به روایات و کتاب‌های مفسران رجوع کند.

جایگاه روایات در تفسیر

* از شبهات دیگری که متوجه روش تفسیری شماسست، این است که به روایات اهل بیت علیهم‌السلام بی‌توجهی کرده‌اید.

- این شبهه نشان می‌دهد که آنان هنوز تفسیر «من وحی القرآن» را نخوانده‌اند که محور آن چنان که پیش‌تر گفتم، مبتنی بر سه گانه «ظهور، روایت و عقل» است. بارها و به روشنی چه در سطح نظری و چه در سطح عملی و اجرایی تأکید کرده‌ام که ظاهر حجت است، مگر اینکه دلیلی عقلی یا نقلی بر خلاف آن داشته باشیم. ما به ظواهر قرآن و معنای وضعی کلمات و یا معنای برآمده از قرائن پیرامونی آن عمل می‌کنیم، مگر آنکه خلاف آن از طریق عقل یا نقل ثابت شود. [بخشی از این نقل، روایات اهل بیت است.]

اما در زمینه عملی ما بر بهره‌گیری از روایات اهل بیت بیشترین تأکید را داشته‌ایم. ما در تخصیص عام، تقیید مطلق، تفصیل مجمل و در انتخاب یک رویکرد تفسیری و یا رد آن و نیز الهام‌گیری معانی و افکار و دروس و اسباب نزول و مواضع و جز اینها به روایات اهل بیت اتکا داشته‌ایم.

خواننده «من وحی القرآن» این را به روشنی درمی‌یابد و اگر بخواهم نمونه ذکر کنم، به درازا خواهد کشید. البته باید توجه داشت که چاپ‌های اولیه این تفسیر به شکل سخنرانی و درس بود.

روش اساسی ما در تفسیر مبتنی بر این است که ارتباطی انداموار میان قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام می‌بینیم. دلیلش نیز این حدیث متواتر است که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است: «ای مردم! من در میان شما دو چیز به جا می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک جستید، گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند.» و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که «من در میان شما دو چیز بر جا می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک جستید، پس از من گمراه نخواهید شد، که یکی بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا که ریسمان بسته شده میان زمین و آسمان است و عترت من که از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. پس بنگرید که پس از من با این دو چه می‌کنید.»

قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام

* مقصود شما از ارتباط انداموار میان قرآن و عترت چیست؟

رابطه میان قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام رابطه‌ای مقارن میان دو جایگاه مقارن نیست تا هر کدام از آن دو نقش و حرکتی مستقل از دیگری داشته باشند، بلکه رابطه آن دو رابطه‌ای انداموار است که در آن به روی یکدیگر گشوده‌اند و در نتیجه اهل بیت علیهم‌السلام در فرایند تفسیر و توضیح و تطبیق قرآن و جریان بخشیدن مفاهیم آن در زندگی و جامعه انسانی از طریق آگاهی‌ای که به معانی قرآن یافته بودند و علمی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از طریق امام علی علیه‌السلام - بر اساس سخن امام علی علیه‌السلام که رسول خدا هزار باب علم را به من آموخت که از هر باب هزار باب دیگر به رویم گشوده شد - به آنان رسیده بود، عمل می‌کردند.

سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: از امام علی علیه‌السلام شنیدم که گفت: هیچ آیه‌ای بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل نشد، مگر اینکه آن را بر من خواند و املا کرد و من آن را به خط خودم نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عامش را به من آموخت و از خدا خواست تا به من قدرت فهم و حفظ آن را عطا



کند و از زمانی که برای من دعا کرد، هیچ آیه‌ای را که بر من خواند، فراموش نکردم و هیچ علمی را از کف ندادم. و هیچ چیزی را از حلال و حرام و امر و نهی در گذشته و آینده و هیچ چیز مربوط به طاعت و معصیت در کتاب‌های نازل شده از پیش نبود که به من نیاموخته باشد و هر آنچه را آموختم، حفظ کردم و حتی یک حرف آن از یادم نرفت. سپس دست بر روی سینه‌ام نهاد و دعا کرد که خدا دلم را از علم و فهم و حکمت و نور سرشار کند و پس از آن هیچ چیزی را فراموش نکردم و چیزی را هم که ننوشتم، از یادم نرفت.

* شاید این توهمی که بعضی نسبت به روش تفسیری شما دارند و می‌گویند روش شما به روایات اهل بیت چنان توجهی ندارد، ناشی از آن است که شما قرآن را بر روایات مقدم می‌دارید و بر این تأکید می‌ورزید.

- ما معتقدیم که قرآن منبع معصوم اول برای جهان بینی اسلامی ناب در همه حوزه‌های شریعت و اندیشه و عمل است. میزان سنجش روایات پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام هم قرآن است.

این چیزی است که در روایات اهل بیت هم بر آن تأکید شده است. در روایت سکونی از امام صادق علیهم‌السلام آمده که علی علیهم‌السلام گفت: «فرای هر حقی حقیقتی است و فرای هر صوابی، نوری. پس هر چه را که موافق کتاب خداست، برگزید و هر چه را که مخالف آن است، وانهد.» در روایتی دیگر آمده است که «هر چیزی را به کتاب و سنت بسنجید و هر حدیثی موافق کتاب خدا نبود، دروغ است.» در روایت سومی آمده است که «هر گاه کسی حدیثی به شما عرضه کرد، اگر شاهدهی برای آن از کتاب خدای عز و جل یافتید که چه خوب، و اگر نیافتید، همان کس که حدیث را به شما عرضه کرده، بدان اولی‌تر است.» در روایت چهارمی به روایت سدیر از امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام آمده است که «علم ما جز در حدی که موافق کتاب خدا و سنت پیامبرش است، تصدیق نشود.»

من نمی‌دانم که این خرده‌گیران چگونه از این رهیافت چنین فهمیده‌اند که روش من مبتنی بر روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیست.

ارتباط میان کتاب و سنت

* شاید ریشه این شبهه، روش تفسیری فقهی شما در تعامل با مجموعه نصوص قرآن است که آیات، روایات را - در برخی موارد - تخصیص می‌زند و نه برعکس.

- ما در پرتو روایات مربوط به عرضه سنت بر قرآن که ذکر کردم، قاعده فکری‌ای را به دست می‌آوریم که معیار حکم درباره همه احادیث، مشتمل بر مفاهیم و احکامی است که با خطوط کلی روح قرآن منافات دارد، به گونه‌ای که ظواهر برآمده از عناوین قرآنی مبنای قبول یا رد حدیث است.

برای مثال وقتی که این آیه قرآن را می‌خوانیم که می‌گوید ﴿فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ﴾ (بقره/۲۹۹) «یا [باید زن را] به خوبی نگاه داشتن، یا به شایستگی آزاد کردن»، درمی‌یابیم که این آیه قاعده کلی است که شامل همه موارد این رابطه (زناشویی) می‌شود. پس در هر حالتی که ازدواج بر اساس «امساک به معروف» (نگاه داشتن زن به طرز پسنیدیده) نباشد و مثلاً مرد نفقه همسرش را نپردازد و یا با او بدرفتاری و کتک‌کاری کند، چندان که زن ادامه زندگی با او را دوست نداشته باشد، باید او را طلاق دهد و یا حاکم شرع در صورت اصرار او بر این رفتار و سر باز زدن از طلاق، او را مجبور به طلاق کند. چرا؟ زیرا این آیه قرآن قاعده‌ای کلی است که تبیین می‌کند که رابطه زناشویی محکوم به این دو عنوان است: یا زندگی با کرامت و خوش رفتاری و یا جدایی همراه با نیکی (بقره/۲۲۹)، به گونه‌ای که باید یکی از این دو مبنا باشد. اگر اولی نشد، باید دومی مبنای عمل قرار گیرد و عنوان سومی هم نداریم. آیه دیگری هم به کمک ما می‌آید که می‌گوید ﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ (نساء/۱۹) «و با ایشان (زنان) به نیکی رفتار کنید».

از این رو باید در روایات یا فتاوایی که با این دو خط کلی در رابطه زناشویی منافات دارد، تحفظ کنیم؛ مانند حق مرد در منع مطلق همسرش از خروج از منزل، آن هم تنها بنا به سلیقه شخصی‌اش به لحاظ عنوان اولی. و یا محروم داشتن زن از حق جنسی‌اش.



ابوالصباح کنانی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: زنی چهار سال است که همسرش او را ترک کرده و نفقه‌اش را نمی‌دهد و او نمی‌داند که شوهرش زنده است یا مرده، آیا باید ولی شوهرش مجبور شود او را طلاق دهد؟ پاسخ داد: بله، و اگر ولی نداشت، سلطان باید طلاقش دهد. پرسیدم: اگر ولی گفت من نفقه‌اش را می‌دهم چه؟ گفت: بر طلاق او مجبور نمی‌شود. گفتم: اگر زن بگوید من همان چیزی را می‌خواهم که دیگر زنان می‌خواهند و صبر نمی‌کنم و بر همین وضع نمی‌مانم؟ گفت: چنین حقی ندارد و وقتی که بر او انفاق می‌شود، او چنین حقی ندارد. ما وقتی که قرآن را در چنین حالاتی اساس و مبنا قرار دادیم، پس باید قرآن را حاکم بر روایات گردانیم و نه برعکس.

وقتی که در قرآن می‌خوانیم ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلِيَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ (بقره/۲۲۸)، باید در احادیثی که حق جنسی زن را تقریباً نادیده می‌گیرد و تنها حق جنسی را به مرد می‌دهد شک کنیم. همچنین است در آیات متعدد دیگر.

* با اینکه روش تفسیری شما روایت را به مثابه رکنی از ارکان پذیرفته است، اما در برخی موارد می‌بینیم که شما در تفسیر به روایات به‌رغم انبوهی‌اش - اشاره نمی‌کنید. مثلاً در تفسیر آیه ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْنَا مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (رعد/۴۳)؛ «و کسانی که کافر شدند می‌گویند: تو فرستاده نیستی. بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد.»

اما اینجا ذکر روایات مهم است، هر چند از باب جری باشد، تا چه رسد به اینکه احتمال دهیم روایات، تفسیری باشد، چنان که درباره آیه یاد شده چنین است.

- ما در چاپ دوم تفسیر به روایات اشاره کرده‌ایم. اما آیه‌ای که شما به آن اشاره کرده‌اید، اینکه روایاتی که آن را به امام علی علیه السلام تفسیر کرده‌اند، حتی بر اساس جری، با سیاق آیه تناسب ندارد. زیرا آیه مرتبط با مرحله‌ای است که در آن نازل شده است تا تأکیدی باشد بر صدق رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق شهادت خدا که پیامبر به فرستاده خدا بودن باور دارد و نیز شهادت کسی که دارای آگاهی به کتاب بوده است و آنان اهل کتاب بودند که به باور مشرکان علم به کتاب داشتند و نه امام علی علیه السلام که مشرکان اصلاً او را قبول نداشتند. بنابراین نمی‌توان این احتمال

را تفسیری دانست، با توجه به اینکه اطمینان آنان نسبت به خود پیامبر ﷺ بیش از علی علیه السلام بود.

اما آیه‌ای که می‌گوید ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾ (نحل/۴۳)، شامل امامان اهل بیت علیهم السلام و همه کسانی که مشمول این عنوان‌اند می‌شود، چرا که این آیه در مقام بیان ابزار معرفت به حقایق اسلامی است و حتی اگر در زمان دعوت پیامبر مختص برخی افراد باشد، از باب اشارت به افرادی پس از آن هم تسری می‌یابد.

مجمل و مفصل، مطلق و مقید

* شما در روش تفسیری‌تان همواره تأکید دارید که وارد تفصیل در مجملات قرآن نشوید. چرا؟

- علت احتیاط من در ورود به جزئیات مثلاً در مورد آسمان‌های هفت گانه این بود که به لحاظ مادی این موضوع مشخص نیست؛ به گونه‌ای که انسان با حواس خود آن را درک کند و همانند علمی که به حرکت ماه و مریخ و دیگر اکتشافات بشری داریم، بتوانیم بدان اشاره کنیم. قرآن هم می‌گوید که این ستارگان در آسمان همین دنیا قرار دارند؛ ﴿إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكُوَكِبِ﴾ (صافات/۶). البته سخن ما با تلاش برای کشف آفاق منافات ندارد. زیرا سخن ما بر سر مجمل نگاه داشتن چیزی است که قرآن مجمل نهاده است، ولی از جست و جو برای رسیدن به نتایج قطعی منع نکردیم.

* اما شناخت مجمل در مسائل غیبی‌ای که روایات فراوانی از پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام پیرامون آن وارد شده، اهمیت ویژه دارد. چرا به این دست روایات در توضیح و تفصیل مجملات قرآن مراجعه نکنیم، در حالی که در زمینه فقهی مراجعه می‌کنیم؟

- ما بر رجوع به روایات پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام در تفصیل آیات مجمل و به ویژه آیات مربوط به غیب تأکید داریم، اما به شرط اطمینان از صحت این روایات، در سطحی که به وثاقت نص قرآن نزدیک شود. زیرا تفصیل و تفسیر قرآن با روایات با بهره‌گیری از روایات در احکام متفاوت است. به ویژه اگر کثرت جعل احادیث از سوی ابی الخطاب و اطرافیانش را مورد توجه قرار دهیم. این وضع بر



ما ایجاب می‌کند که در احادیث وارد شده درباره تفسیر و غیر آن که به عقاید مرتبط است، ژرف‌کاوی کنیم. البته در چاپ جدید کوشیده‌ایم به برخی از این روایات اشاره و به بررسی آنها پردازیم.

ما بر بهره‌گیری از روایات ائمه علیهم‌السلام در باب تفسیر تأکید می‌ورزیم، اما باید وثاقت آنها به شکل دقیق و متفاوت از سایر روایات سنجیده شود و این به خاطر اهمیتی است که قرآن در فرهنگ اسلامی دارد. ما با تخصیص یا تقييد قرآن به وسیله خبر واحد - در صورتی که با قرائن تقریباً قطع‌آور و اطمینان‌بخش حمایت نشود - موافق نیستیم، به ویژه اگر آن روایت متوجه یک شخص بوده باشد و نه همه امت، چون نص قرآنی متوجه تمام مردم است و طبیعی نیست که تخصیص و تقييد چنین خطابی به یک شخص القا شود، به ویژه اگر ده‌ها سال پس از نزول اتفاق بیفتد. مگر اینکه تفسیری برای آن داشته باشیم که با طبیعت قرآن و تفسیرش سازگار باشد.

روایات و تأسیس عقیده

* این دوگانگی در روش تعامل با روایات مربوط به احکام و روایات مربوط به تفسیر در حوزه غیر احکام چه دلیلی دارد؟ چرا به شرایط معروف در زمینه حجیت ظهور اکتفا نمی‌کنید؟

- سببش این است که این شرایط در دایره تنجیز و تعذیر (انجام تکلیف و معذور بودن) مطرح است، چرا که مضمون این روایات آثاری شرعی دارد. در علم اصول برای خبر (روایت) حجیتی شبه تعبدی در نظر گرفته شده است که در غیر احکام معنا ندارد. اما مسائل مربوط به جزئیات عقیده و هستی و خصوصیات تفسیری قرآن نیازمند به قطع یا شبه قطعی است که اطمینان بخش باشد. زیرا این گونه روایات مبنای عمل قرار نمی‌گیرند، بلکه به باور فکری انسان و التزام درونی او به مفاهیم متنوع حاکم بر اشیاء مربوط است. از این رو نباید موضع متزلزلی نسبت به این روایات داشته باشیم.

اهمیت این مسائل از آن رو است که خلل ناشی از مسائل عقیدتی به نوع تصویری که از اسلام ارائه می‌کند، بیش از خللی است که ممکن است از ناحیه احکام شرعی مرتبط با میل فردی و اجتماعی در موضوعی خاص وارد شود. شاید بی‌توجهی به همین بُعد ما را به هرج و مرج در مفاهیم متنوعی می‌کشاند که مربوط به مسائل عقیدتی و هستی‌شناسی است و احادیث فراوانی درباره آنها وارد شده که صحت و ضعف آنها به دقت ارزیابی نشده است. از این رو اطمینان‌یابی از صحت احادیث روایت شده از پیامبر ﷺ از جهت سند و متن و به شیوه‌ای متفاوت از شیوه ارزیابی حجیت اخبار در فرایند استنباط اجتهادی احکام شریعت را ضروری می‌دانیم.

ظاهر و باطن قرآن

* مفسران، فراوان از ظاهر و باطن نص قرآن سخن گفته‌اند. در این زمینه معانی و رویکردهای متعدد و متنوعی طرح شده است. برای شناخت این مسئله، ما بازگشت به روایات صحیح اهل بیت را ضروری می‌دانیم. به نظر شما اگر به این روایات که درباره ظاهر و باطن قرآن وارد شده رجوع کنیم، چه وجوه و رویکردهایی را به دست می‌آوریم؟

- اگر به روایات اهل بیت علیهم‌السلام در این زمینه رجوع کنیم، به وجوه متعددی می‌رسیم که ما از میان آنها به دو وجه در اینجا اشاره می‌کنیم:

نخست اینکه معنای ظاهر آیه همان معنای جزئی‌ای است که در عصر نزول درک می‌شده است و معنای باطن، نماد معنای کلی‌ای است که شامل همه افرادی می‌شود که آن مفهوم در گذشته و حال و آینده بر آنها منطبق می‌گردد. در نتیجه معنای ظاهری، معنای جزئی‌ای است، ولی معنای باطنی، معنای کلی و شامل و گشوده به روی آینده.



بدین ترتیب قرآن - چنان‌که پیش‌تر گفتم - در مرز اسباب نزول متوقف نمی‌شود، بلکه در سطح قاعده‌ای کلی به همه موارد مشابه امتداد می‌یابد. بنابراین اینجا دو معنا نداریم، بلکه یک معنا داریم که در خط زمان از گذشته تا حال و تا آینده تحرک و امتداد دارد.

وجه دوم، آفاق متعدد و جوانب متنوع ایده‌ای است که آیه طرح می‌کند. ملاحظه می‌کنیم که برخی آیات از ابعاد مختلف یک ایده سخن می‌گویند، به گونه‌ای که همه آنها خط واحد یکپارچه‌ای را دنبال می‌کنند که آفاق و ابعاد متنوعی دارد؛ بعد اخلاقی، بعد سیاسی، بعد اجتماعی و مانند آن، که این امکان برای مفسر فراهم است که از زوایای متعدد به مطالعه آن بپردازد، به گونه‌ای که سخن از هر بعدی گویی مدلول مستقل آیه است.

از جابر بن یزید جعفری نقل شد که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره تفسیر آیه‌ای پرسیدم، پاسخی داد. سپس بار دیگر پرسیدم، پاسخی دیگر داد. گفتم: فدایت شوم! بار پیش که از شما پرسیدم، پاسخی دیگر دادید. امام علیه السلام گفت: «ای جابر! قرآن بطنی دارد و آن بطن هم بطنی دیگر دارد و نیز رویی دارد و آن رو هم رویی دیگر دارد. ای جابر! هیچ چیزی دورتر از قرآن از دسترس عقول مردم نیست. اول آیه در موضوعی و آخر آیه در موضوعی دیگر است، در حالی که قرآن کلامی مرتبط و البته دارای وجوه متعدد است.»

شاید مراد امام علیه السلام از اتصال کلام از طریق وحدت محتوا و برتافتن وجوه متعدد، همین تعدد آفاق و تنوع جوانب است.

راز اعجاز

* شما معتقدید که اعجاز بیانی (ادبی) قرآن تنها راز تحدی قرآن است. چرا اعجاز را به بعد بیانی محصور کرده‌اید؟ آیا معنایش این است که معجزه بودن قرآن تنها در چارچوب جامعه نخست [عصر نزول] صدق می‌کند؟ شما بارها از «شوک»

بودن معجزه سخن می گویند، اما اگر «شوک» سخت بر دیگر معجزات صدق کند، بر معجزه ابدی (قرآن) صدق نمی کند؟

- همان طور که شما می گویند، تحدی در حوزه هایی که عرب ها در آن زمان فنون علمی و حقوق آن را نداشتند، معنایی ندارد. زیرا تحدی در عصر نزول از خلأ سر بر نمی آورد. اما اگر اساس اعجاز قرآن را ادبی یا بیانی ارزیابی نکنیم، آیا درست است که قرآن پس از عصر نزول تا زمان ما در خلأ بماند و اکنون ابعادی از اعجاز آن کشف شود؟ آیا مجال تحدی را با زمانه و تحولات آن متناسب نمی دانید و به ویژه در زمان ما که دیگر زبان به تنهایی حوزه تحدی نیست؟

* اما قرآن تنها عرب ها را به چالش فرا نمی خواند، بلکه همه مردم را و حتی جن را به چالش فرا می خواند. آیا جن به زبان عربی سخن می گوید؟ ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ (اسراء/۸۸)

اگر قرآن در عصر نزول اسلوب تحدی را در ابعاد بلاغی و بیانی در پیش گرفت، معنایش این نیست که مجال معجزه تنها همین مجال است. خصوصاً با دور شدن عرب ها از شیوه های فصیح زبان عربی که دیگر ذوق چندانی برایشان نمانده است. وانگهی، آیا می توان اسلوب را از معنا جدا کرد؟ اسلوب زیبای فاقد معنای عمیق چه ارزشی دارد؟ به ویژه اینکه شما از راز نامیرای کلمه قرآنی سخن می گویند و گفته اید که «این کلمات از چشمه سار حیات جاری شده تا به زمین و انسان، راز حیات نوشونده را ببخشد.» شما از قیومیت و رهبری و امامت قرآن برای اوضاع کنونی مان سخن می گویند و به این ترتیب راز اعجاز را ژرف تر از بیان و اسلوب ادبی می دانید.

- اینکه ما بعد بلاغی را اساس اعجاز قرآن دانستیم، از آن رو است که معجزه - در مفهوم کلی اش - کاری است که انسان ها به صورت عادی نمی توانند انجام دهند،



همان گونه که در معجزات معروفی که قرآن یاد کرده می‌بینیم. بنابراین اشارات علمی و حقوقی‌ای که انسان‌های پس از عصر نزول درک می‌کنند، در دایره معجزه قرار نمی‌گیرد، مگر آنکه صدور آن را در عصر نزول به‌لحاظ شرایط عینی فرهنگی پیامبر در آن زمان معجزه به‌شمار آوریم. اما این دلیلی برای صدق پیامبر و رابطه‌اش با خداست که علمی را به او بخشیده که ابزار آن را در اختیار نداشته است.

نکته دیگر این است که قرآن به آوردن یک و یا ده سوره و گاه به آوردن کل قرآن تحدی کرده است. ما می‌دانیم که یک یا حتی ده سوره هم پیدا می‌شود که مشتمل بر آیه‌ای دارای اعجاز علمی یا حقوقی نباشد.

در این موارد تنها چیزی که باقی می‌ماند، اعجاز بلاغی قرآن است. عرب‌های متأخر هم که به ظرافت‌های زبان عربی آگاه نیستند، کافی است بدانند که عرب عصر نزول که در حد اعلا با بلاغت عربی آشنا بودند، نتوانستند با این تحدی قرآنی مقابله کنند. زیرا ضرورت ندارد که همه انسان‌ها معجزه بودن قرآن را درک کنند. شاید معجزه موسی عَلَيْهِ السَّلَام این بود که ساحران آن را درک می‌کردند، در حالی که مردم عادی آن را درک نمی‌کردند و چه بسا آن را در رتبه عالی سحر می‌دیدند. والله العالم.

اما اینکه قرآن همه انسان‌ها و حتی جن را به مبارزه می‌خواند، مانع از آن نیست که اسلوب بیانی قرآن را اساس اعجاز آن بدانیم. زیرا خطاب قرآن از آنان می‌خواهد تا چیزی در سطح اعجاز قرآنی بیاورند و ضروری نیست که به زبان عربی باشد، زیرا آنان در همان حال اسرار دیگر را درک نمی‌کنند. اعجاز بیانی که ما می‌گوییم، شامل معنا نمی‌شود، زیرا کلام از جهت لفظ و معنا و اسلوب، کلّ غیر قابل تجزیه است.

قرائت‌های جدید نص

* در سال‌های اخیر روش‌های تفسیری جدیدی ظهور یافته که مبتنی بر نظریه‌های زبان‌شناسی و زبان و فقه اللغه است و همچنین از روش‌های غربی در تفسیر نص قرآن کمک می‌گیرد. مانند نظریه سوسور درباره هدف و معنا که دکتر نصر حامد ابوزید و کسانی دیگر در پیش گرفته‌اند. برای مثال در تفسیر آیه ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ (نساء/۱۱) می‌گویند اینکه سهم مرد دو برابر سهم زن باشد، معنای آیه است، اما هدف آیه اعاده حقوق غصب شده زن است که به صورت تدریجی به او باز گردانده می‌شود. بنابراین طبیعی است که این هدف، پس از قرن‌ها از نزول قرآن دیگر قابلیت اجرا پیدا می‌کند. اگر این نظریه «معنا و هدف» را بر بسیاری از آیات قرآن تطبیق کنیم، به احکام و قوانین جدیدی دست می‌یابیم که کاملاً ضد معنایش خواهد بود. با توجه به این نکته که اینان معتقدند این روش جدید، قرآن را پیشوای هر عصر و نسلی قرار خواهد داد، نظر جناب عالی در این باره چیست؟

- من پاره‌ای از این افکار را به لحاظ اصولی مورد مناقشه قرار داده‌ام. من این نکته اساسی را مبنا قرار داده‌ام که فهم متن باید تابع قواعدی باشد که در درون متن و خارج از آن وجود دارد، چرا که هر زبانی برای درک معنایش دارای قواعدی است، به ویژه در مرحله ظهورش که می‌خواهد ایده‌اش را به مردم بفهماند. طبعاً باید نظریه فهم مشخصی برای متن متناسب با روش لغوی آن وجود داشته باشد.

اما نظریه‌های جدید شاید برآمده از اصطلاحات جدید و تعبیر جدیدی است که ابتکار کرده‌اند، همانند ادبیات رمزگرا که در آن رمز تابع اشارات اصطلاحی دور از منهج زبانی‌ای است که مبنای تفاهم است. اگر چنین است، ما نمی‌توانیم متون عصرهای دیگر را تابع شیوه معینی از تفاهم قرار دهیم.

اما درباره تفسیر آیه یاد شده باید بگوییم که این تفسیر تابع هیچ قاعده بیانی‌ای در زمینه فهم نیست، بلکه تلاشی اجتهادی برای درک مبنای رویکرد آیه است. از



این جهت که به لحاظ مبدئی به این نتیجه رسیده که آیه می‌کوشد تا حق زن را در شرایطی که از همه حقوقش محروم بوده، اعاده کند و حق غصب شده زن به تدریج در مسیر زمان و به تناسب تطور حقوق انسان احیا شود. این، یعنی آنکه ما با روشی مواجه هستیم که اندیشه را در ذات می‌جوید و به متن اتکایی ندارد، بلکه می‌کوشد از روی متن بپرد.

اگر دکتر نصر حامد ابوزید معتقد است که قوانین شرعی مربوط به زن متغیر و متحول است، چه دلیلی بر این ادعا دارد؟ کجای قرآن بر چنین چیزی دلالت دارد؟ اگر معتقد است که این روش قرآن را معجزه ابدی قرار می‌دهد، معنایش این است که قرآن تابع تحولات حقوقی‌ای است که بشر پدید می‌آورد تا در معرض تأثیر پذیری از هر فکر و قانون جدیدی باشد. در این صورت دیگر برای مفاهیم و اندیشه‌های قرآن هیچ اصلاتی باقی نخواهد ماند.

* طبعاً شما کتاب «الکتاب و القرآن» محمد شحرور را خوانده‌اید. او هم بر نظریات زبان شناختی غربی در مطالعه نص قرآنی تکیه کرده است. وی معتقد است که راسخان در علم (الراسخون فی العلم)، داروین و انشتاین و نیوتن بوده‌اند و نه علمایی که قادر به درک اسرار علمی و ابعاد و آفاق گسترده قرآن نیستند.

- محمد شحرور بر چند نظریه و دیدگاه تکیه دارد:

۱. نظریه حداقل و حداکثر (MIN-MAX). وی می‌گوید که ربا اگر دو برابر باشد، مجاز است و برای تأیید این نظر دو آیه را به هم پیوند می‌دهد. آیه‌ای که می‌گوید: «پس سرمایه‌تان برای خودتان است» (بقره/۲۷۹) و آیه‌ای که می‌گوید: «ربا را به چند برابر نخورید» (آل عمران/۱۲۰). به نظر می‌رسد که وی در این نظر متأثر از مهندسی شهرسازی و محاسبه خواست و قدرت در طرح نقشه ساختمان است.

۲. نظریه مفردات لغوی که تنها مبتنی بر ریشه و اصل لغوی و به دور از سیاق و روایات و سیره اهل شرع است. مثلاً می‌گوید که زن مؤمن می‌تواند تنها با پوشاندن

منطقه جیب که مناطق معینی در جسم زن است، به خیابان برود و شکم و گردن و آرنج و ران و دست و مانند آن جزء جیب نیست!

* نظر شما درباره چنین نظریاتی که به دلیل آسان گیری و شیوه طرح، عقل برخی را ربوده است چیست؟

- مشکل شحرور این است که مبنایی نادرست را برگزیده است و آن نظریه زبان شناسی است که مبتنی بر قاعده درستی در قرائت نص قرآنی نیست. من تصور می‌کنم که برخی از آنچه او گفته است - مانند حرمت چند برابر گرفتن و نه یک برابر گرفتن ربا - را پیش از او دیگران مطرح کرده‌اند. تکیه و تمرکز وی بر کلمه «جیب» که در آیه ﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ (نور/۳۱) آمده است، در حالی است که وی کلمه «زینت زنان» را در این آیه نادیده گرفته است، همچنین به این راهنمایی قرآن که می‌فرماید ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (حشر/۷) توجه ندارد.

مشکل شحرور این است که آگاهی قرآنی و فقهی ندارد و حتی آشنایی عمیقی با زبان عربی هم ندارد. در جلسه بحثی که با هم داشتیم، پی بردم که شناخت وی به ابعاد ژرف فرهنگ قرآنی، ضعیف است.